

گفت و گویی در باره‌ی خدا

این گفتگو، مدتی پیش در تهران به همت آقای دکتر فرامرز معتمدی صورت گرفت. عنوان پرسش و پاسخ هم این بود: «الله و دنیای مدرن». غیر از گفتگو با من همچنین با دیگرانی هم این گفتگو انجام گرفته و در مجموعه‌ای به نام "چالش‌های زیست اخلاقی" به تاریخ ۱۳۹۷ از سوی انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است.

- می‌خواستم بپرسم مفاهیمی مانند الله که در بستر خاصی از تاریخ و جامعه‌ی بشری محوریت یافته و در متن دینی ما نقطه‌ی کانونی است امروز چگونه می‌تواند با خرد و عقلانیت مدرن قابل فهم و درک باشد؟

طهماسبی: اجازه می‌خواهم قبل از ورود به بحث، جایگاه الفاظی را که به تعبیر شما نقطه کانونی این گفتگو هستند مشخص کنم. در این بحث واژه «الله» را که در قرآن آمده معادل با لفظ «الوهیم» در تورات، و لفظ «خدا» در زبان پارسی و لفظ God در زبان لاتین دانسته‌ام. اما لفظ «رب» را معادل کلمه «یهوه» در تورات، «خداوند» در زبان پارسی، و Lord در زبان لاتین می‌دانم. تفکیک این دو گروه واژگان به سبب وجود دو حوزه معنایی نسبتاً متفاوت و اساسی است که در طول بحث اهمیت آن روشن‌تر خواهد شد.

الله = (الوهیم، خدا، God): حوزه معنایی این لفظ که در سه متن قرآن، تورات، و متون فارسی آمده، برای معطوف کردن ذهن مخاطب به فراسوی زمان و مکان، یا بیرون دروازه‌ی هستی است، به تعبیری دیگر، برای به چالش گرفتن ذهن آدمی در ارتباط با پرسشی بنیادین از سوی خود انسان است که آدمی خود نمی‌تواند پاسخی بسنده برای آن پیدا کند، همچنین قادر نیست تا این پرسش بنیادین را از ذهن خود دور کند.

رب = (یهوه، خداوند، lord) حوزه معنایی این الفاظ در همان متون، برای معطوف کردن ذهن مخاطب به سامان دهنده‌ای است که درک حضورش با درک هستی یگانه است، و حضورش را می‌توان تجربه کرد.

با این مقدمه و پذیرش این پیش فرض می‌توانم بحث خود را در مورد سوال شما آغاز کنم. مقدمات به اشاره می‌گویم که ظاهراً قبل از بعثت هم لفظ الله برای اعراب لفظی شناخته شده بوده است. دقت کنید که می‌گویم لفظی شناخته شده نه معنایی مشخص و شناخته شده. اگر درست باشد که نام پدر پیامبر «عبدالله» بوده است می‌توانم بگویم حد اقل حدود شصت سال قبل از بعثت هم مردم این لفظ را با همین صورت آوایی، در گویش‌های خود و در نام‌گذاری‌های خود داشتند. همچنین در اشعار به‌جای مانده‌ای که به معلقات سبع مشهور شده است و مربوط به روزگار پیش از بعثت هست باز هم نام الله را می‌بینیم به‌ویژه در اشعار منسوب به زهیر.

بنا بر این لفظ «الله» در قرآن، لفظی تازه و نو نبوده است اما به نظر می‌رسد که این لفظ با قرار گرفتن در متن آیات قرآن تحول معنایی تازه‌ای پیدا می‌کند، به‌اندازه‌ای که انگار در درون این پوسته‌ی لفظ، تولد معنای تازه‌ای اتفاق افتاده است. در این تولد تازه‌ی معنا است که لفظ «الله» از حاشیه به متن می‌آید و نقطه کانونی متن می‌شود. اما این تحول معنایی، یا این تولد تازه‌ی معنا به آسانی و به سادگی اتفاق نیفتاد. اگر آیات قرآن را نه آن‌گونه که الآن هست، بلکه به ترتیب شأن نزول آیات مورد مطالعه قرار دهیم، متوجه سنگینی و دشواری این تحول معنایی خواهیم شد.

در اولین گروه از آیاتی که بر پیامبر نازل شد هیچ نشانی از لفظ «الله» دیده نمی‌شود، بلکه در آن آیات مدام از واژه «رب» استفاده شده است. در آیات بعدی هم به‌همین ترتیب باز هم از لفظ «رب» استفاده شده است. لفظ «رب» دارای معنایی نسبتاً ملموس و قابل تجربه بود. علمای یهود که سمت استادی پیدا می‌کردند و دارای شاگردانی بودند و علوم دینی را می‌آموختند با

لفظ «رب»، «ربی» و «ربونی» نامیده می‌شدند. بنا براین هنگامی که واژه «رب» در اولین آیه از «سوره اقرأ» بر محمد نازل می‌شود، هم خود پیامبر و هم دیگران می‌توانند معنای آموختن و تعلیم و تعلم را از این لفظ دریافت کنند. یعنی این واژه معنایی داشت که آن معنا برای ذهن مخاطب قابل فهم و تجربه پذیر بود زیرا هرکسی به‌هرحال تجربه‌ای از آموختن یا آموزاندن را داشته است. اما چیزی که معنای این لفظ را از ربی‌های یهود یا از هر آموزنده دیگری جدا می‌کند این است که در این آیه‌ی «اقرأ باسم ربك الذی خلق» تنها یک آموزش ساده یا انتقال دانش از معلم به شاگرد نیست بلکه موضوع آفرینش و سامان‌دهی هستی و گرداننده‌ی این جهان هم به همان رب نسبت داده شده است.

در این اولین آیه که از آفرینش سخن به میان می‌آید یک نکته دیگر هم هست و آن اینکه در این آیه سخن از آفرینش آسمان‌ها و زمین نیست بلکه بلافاصله بعد از آیه اول که موضوع آفرینش را در یک کلمه‌ی «خلق» مطرح می‌کند آمده است که «خلق الانسان من علق» یعنی از آفرینش انسان شروع می‌کند، آن‌هم نه آدمی که در قصه‌های آفرینش و اسطوره‌ها آمده، بلکه همین آدم‌هایی که مدام از هم‌آغوشی زنی و مردی تولد پیدا می‌کنند. همین انسانی که الآن هست و همه‌ی مردم هم تجربه‌ای از این نوع آفریده شدن را دارند. یعنی لازم نیست ذهن مخاطب به قصه‌های دور و مبهم باغ‌های اسطوره کشیده شود.

شروع اولین آیات قرآن از این منظر، کاملاً بر عکس شروع تورات است. در اولین باب و اولین آیه‌ی تورات، ابتدا نام «الوهیم» (الله) عنوان می‌شود و بعد هم از آفرینش آسمان‌ها و زمین و جانوران می‌گوید و در آخر کار به آفرینش آدم می‌رسد، آن هم آدم نخستین که در حوزه‌ی مفاهیم اسطوره‌ای قابل طرح است. اما بعد از آنکه کار آفرینش به سامان رسید و هر چیزی سر جای خودش قرار گرفت، آنگاه واژه‌ی «یهوه» ظاهر می‌شود و بعد هم اندک اندک لفظ

«الوهیم» کاملاً به حاشیه می‌رود و بیهوه (به معنای هستن، بودن) نقطه‌ی کانونی متن تورات می‌شود.^۱

اما همانگونه که گفتم، سیر نزول آیات قرآن کاملاً برعکس است. بعد از دو آیه اول، می‌گوید:

«اقراً و ربّک الاکرم» (بخوان و رب تو گرامی‌تر است)

اما به جای اینکه بگوید از چه و از که گرامی‌تر است می‌گوید:

«الذی علّم بالقلم، علّم الانسان مالا یعلم»

شاید به این معنی که این رب گرامی‌تر از آن است که آدم را در جهل و نادانی رها کند. او انسان را به قلم تعلیم داد و آموخت انسان را آنچه نمی‌دانست. این تمامی آیاتی است که محمد در نخستین مواجهه‌اش با وحی دریافت می‌کند.

در این جا مهم‌ترین نکته همین است که این آیات مخاطب را به شکل‌گیری و تولد خود مخاطب توجه می‌دهد، به واقع‌های از آفرینش که هر انسانی می‌تواند از آن آگاهی لازم را داشته باشد، نه به آن آدم اسطوره‌ای که تورات می‌گوید. آفرینش هم همان گونه که گفتم در این آیات ربطی به اسطوره‌ی آفرینش نخستین ندارد. بعد هم از این صحبت هست که این آدم می‌تواند چیزهایی را بیاموزد و یاد بگیرد. هر کسی اعم از زن و مرد داری این تجربه هست. فراموش نکنیم که یادگیری و آموختن، به‌عنوان یک نیاز انسانی، چیزی هست که آدمی را از دایره‌ی بسته‌ی غریزه که خاص حیوانات است بیرون می‌آورد و در صیوررتی به سوی تعالی یافتن سوق می‌دهد.

^۱ - لفظ «بیهوه» را ضمیر سوم شخص مفرد دانسته‌اند که ظاهراً از مصدر «بودن، هستن» می‌باشد.

این لفظ در تورات هنگامی ظاهر می‌شود که آفرینش انجام گرفته و «هستی» آشکار شده باشد

بنا براین، سیر نزول آیات قرآن، دقیقاً عکس آن سیری است که در تورات آمده، و مخاطب به‌جای اینکه ذهن خودش را به عرصه‌های مبهم و اسطوره‌ای آفرینش نخستین مشغول کند، به عینیت ملموس و قابل درک وجود خودش معطوف می‌شود.^۲

به تعبیر دیگر، سیر نزول آیات قرآن نشان می‌دهد که برای فهمیدن، ابتدا باید از خود انسان شروع کنیم. به‌جای آسمان باید از زمین آغاز کنیم، به‌جای هستی بیرون از خود باید از هستی خویش شروع کنیم. یادگیری و آموختن از نزدیکترین و خودی‌ترین هستی آغاز می‌شود.

بعد از پنج آیه‌ی اول سوره‌ی علق، آیاتی که در نوبت‌های بعدی بر محمد نازل می‌شود باز هم در باره‌ی انسان و رب او است و در هیچ‌کدام از این آیات نامی از «الله» دیده نمی‌شود تا گروه هفتم یا هشتم از آیات که به سوره اخلاص می‌رسد و نام «الله» برای نخستین بار در آن طرح می‌شود. حتی در گروه آیاتی که در آغاز سوره‌ی مزمل آمده و نزول آن مربوط به قبل از سوره اخلاص می‌باشد، می‌بینیم که کلام وحی محمد را به نوعی آماده‌گی دعوت می‌کند که به زودی قولی سنگین بر او نازل خواهد شد و به‌نظر من این قول سنگین (انا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً) مقدمه‌ای است برای بیان همان نام الله که بعداً در سوره اخلاص نازل می‌شود. یعنی از آغاز شروع وحی در غار حرا تا نزول سوره‌ی توحید، هیچ نامی از «الله» دیده نمی‌شود.

^۲ - در اینجا نکته‌های دیگری هم هست که اگرچه کمی از بحث دور می‌شود اما گمانم بیان آن لازم باشد. هرکسی شکل‌گیری نطفه و تولد خودش را از آمیزش پدر و مادر خویش با هم می‌داند. به همین دلیل در آن روزگار و هنوز هم پدر خود را مالک فرزند می‌دانست. این گونه مالکیت در ارتباط با «جد» اعلای قبیله، با خداوند در هم می‌آمیخت، یعنی نیا پرستی و خدا پرستی يك حوزه معنایی مشترك پیدا می‌کرد. مانند آنچه برای بنی اسرائیل پدید آمد. در تورات می‌بینیم که بنی اسرائیل فرزندان خداوند هم دانسته می‌شوند. شاید این رویکرد در بنی اسرائیل به همین سبب بوده تا خداوند برایش قابل درک و نزدیک‌تر شود.

اگر به این پیش فرض‌ها وفادار باشیم و سیر نزول آیات را در نظر داشته باشیم می‌بینیم که فهم کلمه‌ی «الله» هم در زمان بعثت، چندان آسان نبوده است. یعنی تمهیداتی لازم بوده و نوعی آمادگی باطنی از سوی مخاطب لازم بوده تا بتواند این کلام سنگین را درک کند. از این منظر که گفتیم، لفظ «الله» سنگین‌ترین و پیچیده‌ترین نامی است که در قرآن مطرح است و لزومی هم ندارد که ما در همان اول ورود به بحث خداشناسی به چالش با این لفظ بپردازیم بلکه می‌توانیم نام‌های دیگری را که معنای آن‌ها برای ما قابل فهم هست مورد تامل قرار دهیم. مثلاً ما می‌دانیم که برای خداوند در قرآن حدود نود ونه نام ذکر شده است (برخی مفسرین از این نام‌ها به عنوان صفت یاد می‌کنند) مانند عزیز، کریم، عالم، رحیم، و... در خود قرآن هم تاکید شده است که:

« نام‌هایی نیکو برای «الله» هست، او را به آن نام‌ها بخوانید. و کسانی را که در آن نام‌ها به الحاد روی آورند رها کنید، به زودی جزا داده می‌شوند به آنچه می‌کنند.» (سوره اعراف، آیه ۱۸۰)

اگر دقت کنیم همه‌ی این نام‌ها چند ویژگی بسیار جدی و اساسی برای هر آدمی دارد.

۱- همه‌ی این نام‌ها (غیر از نام «الله») دارای معنایی قابل تجربه برای هر آدمی هستند. دقت کنید که می‌گوییم قابل تجربه، یعنی همه‌ی ما می‌توانیم عزت داشتن را در زندگی خودمان و در ارتباط با دیگران تجربه کنیم، همه‌ی ما می‌توانیم دانش را و عالم شدن را تجربه کنیم. قدرت را می‌توانیم در خود تجربه کنیم. و همه‌ی نام‌های دیگر نیز به همین نحو برای هر انسانی قابل تجربه است اما به گونه‌ای نسبی.

۲- همه‌ی این نام‌ها، که قابل تجربه هستند همچنین توسعه‌یابنده هم هستند. یعنی تجربه معنایی از یک نام مثلاً «علم» در هر مرحله‌ای از عمر یک فرد، و همچنین در هر مرحله‌ای از تاریخ بشری، دارای فرایندی رو به توسعه است. اگر مثلاً کلمه‌ی آزادی را در امروز که ما زندگی می‌کنیم نسبت به پانصد سال پیش مقایسه کنیم می‌بینیم که توسعه‌ی معنایی بسیار

بیشتری یافته است. من اگر کلمه‌ی «آزادی» را هم در کنار نام‌های دیگر خداوند می‌آورم دلیلی دارم که بعداً به آن خواهم پرداخت.

۳- باز هم همه‌ی این نام‌ها با توجه به اینکه هم به‌طور نسبی به تجربه در می‌آیند و با توجه به اینکه توسعه پذیر هم هستند، آرمان‌ها و آرزوهای متعالی انسان هم به‌شمار می‌روند. یعنی هر آدمی، در هر مرحله‌ای که از تجربه این نام‌ها باشد، باز هم مراحل ناگشوده‌ای را در افق اندیشگی خویش پیدا می‌کند و تلاش می‌کند تا خود را به آن برساند. نمونه‌اش را در عزت طلبی، قدرت طلبی، دانش طلبی، و دیگر نام‌ها می‌توانیم ببینیم.

۴- هرگاه انسان خود را به افق بالاتری می‌رساند، باز آن مفهومی که تحقق آن از آرزوهای او بوده و تا این مرحله به تجربه‌ی او درآمده، به افق بالاتری می‌ایستد. به تعبیر دیگر، این نام‌ها را انگار نهایت و سقف مشخصی نیست و درک ما از این نام‌ها در هر مرحله‌ای که باشیم نسبی است.

از میان ویژگی‌هایی که برش مردم، مخصوصاً ویژگی سوم (این نام‌ها آرزوهای متعالی هر انسانی محسوب می‌شود) می‌تواند پاسخی به پرسش شما باشد. مشروط به آنکه ما شناختی نسبی از خودمان پیدا کنیم. یعنی متوجه این نکته باشیم که هر انسانی، تصویری ایده‌آل از خودش در ذهن ترسیم می‌کند که آن تصویر ایده‌آل، با واقعیت اکنونش فاصله دارد، در این تصویر ایده‌آل همه‌ی آن نام‌ها که یاد کردم، یا بخشی از آن نام‌ها، کانون توجه انسان قرار می‌گیرد تا خود را به آن برساند و آن نام‌ها را درونی خود کند. بنا براین، چنان نیست که معنای نام‌های خداوند برای ما قابل درک نباشد. حتی این مهم نیست که ما مذهبی بیاندیشیم یا غیر مذهبی، پیرو این دین باشیم یا فلان آئین دیگر. مهم این است که به جای بحث خداشناسی اول از خود شناسی شروع کنیم.

- در آن فضا هم مفهوم «رب» آشنا بوده و هم معنای ارباب بودن و مربوب بودن را داشته و مفاهیم یا این اسامی مطلوب برانگیزاننده آدم به سوی آن مفاهیم بوده است، اما آنچه امروز برای ما چالش ایجاد می‌کند این است که بشر نمی‌تواند کلمه «الله» را برای خود معقول کند، همان طور که در قرن دوم و سوم دیگر نمی‌تواند با آن مفهوم خدا که در صدر اسلام بوده روبرو شود. این است که این مفهوم را در سیستم دیگری گذارد، یعنی نوعی عقلانیتی که مفهوم «الله» در آن انتزاعی تر شد. مثلاً با طرح رابطه‌ی علت و معلولی آن را در قالب تفکری منطقی قابل پذیرش کرد. اما انسان امروز نه با عقلانیت و نه با هیچ استدلال دیگری نمی‌تواند با آن «الله» ارتباط برقرار کند. مسئله این است که اکنون چه باید کرد؟

طهماسبی: در اینجا باز هم ناگزیرم به چند نکته‌ی حاشیه‌ای اشاره کنم. اول اینکه عقلانیتی که شما از آن سخن می‌گویید باید مشخص کنید منظورتان کدام عقلانیت است. این مفهوم عقلانیت هم در دوره‌های مختلف تاریخی معناهای متفاوتی داشته است. مثلاً در متن قرآن هیچ‌گاه واژه «عقل» به صورت اسم یا مصدر نیامده است بلکه همیشه به صورت فعل به کار رفته است. یعنی در متن قرآن تعقل نوعی کنش انسانی است نه یک گوهر ویژه‌ای که مثلاً در جایی از عالم بالا وجود داشته باشد. همچنین این کنش فقط در مورد انسان آمده و یک کنش انسانی است نه در مورد الله. یعنی شما در قرآن نمی‌توانید نشان دهید که مثلاً خدا تعقل می‌کند یا خدا دارای عقل است. اما از قرن‌های دوم و سوم به بعد که نهضت ترجمه‌ی آثار یونانی آغاز می‌شود و منطق و فلسفه شکل می‌گیرد می‌بینیم عقل به صورت اسم و به عنوان یک گوهر آسمانی مطرح می‌شود و خدا هم به عنوان عقل کل معرفی می‌شود.

- تفاوت این دو رویکرد در چیست؟

طهماسبی: عقل در اصل به معنای بستن و حبس کردن است. در انسان نیروهایی تعبیه است که برای بقا و ادامه‌ی حیات وی ضروری است، از این نیروها به عنوان تمایلات نفسانی هم

نام برده‌اند. مثل جاه طلبی، یا به‌طور ملموس‌تر مانند نیروی جنسی. اما این نیروها اگر به خود وا گذاشته شود سر از آشوب‌های خانمان برانداز در می‌آورد که نمونه‌های آن در تاریخ و در اکنون دیده می‌شود. هیچکس نمی‌تواند رابطه‌ی سکس بی ضابطه را با خشونت و بی‌عدالتی و جنگ انکار کند. از طرفی دیگر، نمی‌توان این نیروها را انکار یا حذف کرد، بنا براین راهی که باقی می‌ماند این است که این نیروها به نحوی مهار شود که هم وجود داشته باشد و هم ویرانگر نشود. در این جا تعقل، دقیقا به معنای مهار کردن این قبیل نیروها است. یعنی مثلا بچه‌های ما در ارتباط با انبوه تبلیغات سکسی باید خودشان خود داری و کنترل خویش را بیاموزند تا از رشد انسانی و تعالی یافتن باز نمانند. این کاری است که هرکسی فقط خودش می‌تواند به آن اقدام کند و هیچ‌کس دیگری هم نمی‌تواند به‌جای دیگری در این باره تصمیمی عملی بگیرد.

حالا اگر تعقل را نه به عنوان یک کنش انسانی بلکه به عنوان یک گوهر خدایی در نظر گرفتیم که خود خدا هم عقل کل باشد آنگاه من خودم نیستم که باید خودم را کنترل کنم بلکه خدا و بعد جانشینان خدا هستند که باید مرا کنترل کنند. یعنی من به عنوان انسان آزاد نمی‌توانم مطرح شوم. در متن قرآن عقلانیتی مطرح است که هرکسی باید خودش خویشتن را کنترل کند اما در متن سنت عقلانیت ربطی به این چیزها ندارد. در آنجا عقل گوهر مقدسی است که اصل و کل آن نزد خدا است و همه‌ی چیزها هم به‌واسطه‌ی همان عقل کل آفریده شده است، و بعد هم علما و حاکمان از آن عقل کل بارقه‌ای دارند، و برای کنترل آدم‌ها هم حکومتی وجود دارد. در متن سنت، آدم‌های معمولی رعیت خوانده شده‌اند یعنی چهارپا که همه‌ی رویکردهای دینی‌شان باید چیزی باشد که فقیه و عالم می‌گوید. این سخن مشهور را شاید شنیده باشید که می‌گفت رعیت را دین نیست الا آنچه مفتی گوید. در سنت تاریخی ما هم چنان بوده که فقیهان و عالمان معمولا در کنار حاکمان بوده‌اند. بنا براین طرح «الله» در یک سیستم عقلانی در سنت، می‌تواند ترفندی سیاسی برای مقاصد سطله‌گرانه هم بوده باشد.

س- حالا تکلیف ما چیست، یعنی ما با این عقلانیت امروزی که خود بنیاد هم دانسته

می‌شود چگونه می‌توانیم به شناختی قابل قبول از «الله» دست پیدا کنیم؟

طهماسبی: من اتفاقاً به عقل خود بنیاد بیشتر باور دارم. در اینجا باز هم باید اشاره کنم که در فرهنگ و زبان کنونی ما «عقل» نه صرفاً آن مفهوم قرآنی را دارد و نه آن مفهوم سنتی را. عقلانیت امروز بیشتر به نوعی خردورزی راه می‌برد که ویژگی‌های روزگار خودمان را پیدا می‌کند و در جای خودش نیاز به بررسی دقیقتری دارد. حالا می‌توانیم مفهوم الله را با رویکردی به این خردورزی امروزی مورد تامل قرار دهیم.

نکته دیگری که برای فهم این مسئله ضروری به نظر می‌رسد، این است که باید تعریفی مشخص از خود انسان داشته باشیم. به گمان من بدون این تعریف هر نوع تلاشی برای فهم نام‌های خداوند و فهم کلمه «الله» بی‌ثمر و

بیهوده خواهد بود. امروز طبقه متوسطی در همه‌ی جوامع بشری پدید آمده است که نه مثل گذشته رعیت است و نه ارباب. این طبقه متوسط می‌خواهد تلقی دیگری از خودش پیدا کند که با تلقی پیشینیان متفاوت است.

اصطلاح «پیشرفت» برای انسان، چیز بدیع و تازه‌ای است که در سنت تاریخی کمتر می‌توان دید. وقتی می‌گوییم پیشرفت انسان، پیشرفت جامعه، پیشرفت جهان، به چه چیزی نظر داریم؟ به تعبیر دیگر حالا مردم جهان منتظر ویرانی نهایی و قیامت به مفهوم سنتی آن نیستند. در تفکر سنتی، انسانی که به دنیا می‌آمد مسافر بود تا خود را از این جهان به جهان دیگری که بهشت در آن تعبیه است برساند. این انسان فقط می‌بایست رنج سفر را تحمل کند و از شدائد و ناملایمات نهراسد تا این انتقال فیزیکی از این جهان به جهان دیگر صورت گیرد. همه چیز هم از قبل معین شده بود. اما حالا انسان مسافر ناکجا آباد نیست. ساکن همین زمین

است و فرجامش هم در همین زمین خواهد بود. اگر بهشتی و ملکوتی باشد در همین زمین باید پدید آید.

تصور بهشت و عالم پس از مرگ و مسائل دیگر مربوط به متافیزیک زمانی پاسخ رنج و غربت انسان را می‌داد که هنوز تکنولوژی ساختن بهشت در اختیار انسان نبود، حالا انسان می‌خواهد بهشت را در همین زمین ایجاد کند، ابزار ساختن آن را هم را فراهم کرده است. یعنی کارهای سخت‌افزاری آن در حال تکمیل شدن است. اما یک چیزهای دیگری هم باید باشد تا آن بهشت سامان واقعی بگیرد، آن هم معنویتی است که همه‌ی جوامع بشری و همه‌ی آدم‌ها را که معمولاً با هم سر جنگ و خصومت دارند، به هم نزدیک کند و عوامل روانی خصومت‌های ویرانگر را شناسایی و روز به روز کم‌رنگ‌تر کند تا زمین زیستگاهی مطلوب برای انسان شود. اینهم چیزی هست که زمزمه‌های آن را از گوشه و کنار این جهان می‌بینیم و من فکر می‌کنم نام‌های خداوند که تعالی بخش روان انسان است در این زمان بیشتر از همیشه می‌تواند این مهم را برآورده کند.

س: این نام‌ها برای اقوام و تفکرات مختلف یعنی بین‌الذهانی معنایی دارد؟

طهماسبی: بله، نام‌هایی مانند عالم، عزیز، رحیم، کریم و یا هر کدام از نام‌ها را مطرح می‌کنیم برای همه‌ی ملت‌ها قابل فهم و مطلوب هستند. تنها این نکته را باید در نظر داشته‌باشیم که خداوند و نام‌های او ویژه‌ی ملتی و قوم خاصی نیست. در آموزه‌های دینی هم بر این نکته تاکید شده است که خدا، خدای همه جهانیان است نه خدای گروهی خاص.

س - با محتوا(در مقام نظر) می‌توانیم به این مفاهیم برسیم، اما در عمل می‌بینیم مصداق‌هایی که در تاریخ وجود دارد خلاف این را بیان می‌کند و مبتنی بر همین مصداق‌ها و تجربه‌های تاریخی به یک چیز یونیورسال نمی‌رسیم

طهماسبی: احتمالاً یکی از مشکلات ما همین است که همیشه می‌خواهیم مشروعیت خودمان را از گذشته بگیریم و کمتر جرات و جسارت این را پیدا می‌کنیم که به باز خوانی و نو

سازی مفاهیم پردازیم. من در بسیاری از نوشته‌هایم و سخنرانی‌هایم بارها نوشته‌ام و گفته‌ام که اسلام و قرآن مبداء است و نه مقصد. به تعبیر دیگر، لازم نیست که ما به‌زمان رسول و به هزار و چهارصد سال پیش برگردیم، ما می‌توانیم نقطه‌ی عزیمت خودمان را قرآن قرار دهیم اما با توجه به توسعه پذیر بودن نام‌های خداوند، و تحول انسان در طول تاریخ، بازخوانی تازه‌ای متناسب با شرایط انسان امروز از آن نام‌ها داشته‌باشیم. آنچه شما به‌عنوان مصداق‌های تاریخی می‌گویید، شاید ربط زیادی به قرآن نداشته باشد. مثلاً آنچه در دوران بنی‌عباس به‌نام اسلام شکل می‌گیرد، بیشتر ترفندی سیاسی است برای توجیه نظام خلافت.

س - اگر ما نیازها، و روابط جمعی خودمان را بر اساس آن نام‌ها تنظیم کنیم نتیجه‌اش دنیایی می‌شود، یعنی در پی چیزی دنیایی هستیم. آقای بازرگان می‌گوید: هدف بعثت انبیاء خدا و آخرت است، به نظر تواضع نمی‌کند و دارد فراگیری کارش را در زندگی انسان بیشتر می‌کند. ایشان از یک موضوع بالاتری سخن می‌گویند، یعنی رفتار جمعی‌تان فقط به‌خاطر خدا باشد، فقط به‌خاطر آنکه آخرت را داشته‌باشید، مهندس بازرگان چه درک و مفهومی از این قضیه دارد؟

طهماسبی: احتمالاً آقای بازرگان درست می‌گوید اما آنچه ایشان می‌گویند مرحله‌ی بعدی است. من در طرح نام‌های خداوند، دو گونه نام برای خداوند بر شمردم، یکی نام‌هایی که زیر مجموعه‌ی نام «الله» است و دیگری خود لفظ «الله». گفتم آنچه در ذهن ما می‌تواند حضور معنایی پیدا کند، یعنی آنچه ما می‌توانیم معنایش را بفهمیم و در زندگی فردی و اجتماعی خود از آن بهره بگیریم همان نام‌هایی هستند که زیر مجموعه‌ی نام «الله» شمرده می‌شوند. اما خود لفظ «الله» با نوعی غیبت معنا همراه است. یعنی ما لفظی را داریم که معنایش را نمی‌فهمیم. این مشکل از نام «الله» نیست بلکه پارادوکسی است که ذهن خودمان به‌آن گرفتار است. این هم از ویژگی‌های انسان است که می‌تواند به چیزی بیاندیشد که نمی‌داند چیست.

مثلا همه‌ی ما از همان دوران کودکی، همیشه این سوال را از خودمان و از دیگران کرده‌ایم که قبل از آغاز آفرینش چه چیزی بوده است؟ یا بعد از این جهان چه خواهد بود، یا اینکه بعد از این آسمان‌ها چیست؟ به تعبیر دیگر، من در این جهان کنونی، یا همینکه شما دنیا می‌نامیدش، هستم، زندگی می‌کنم، و به فرض که همین دنیا را هم تبدیل به بهشت کنیم، اما بالاخره نقطه‌ی پایانی برای زندگی من هست، بعد از این نقطه پایان چه خواهیم شد؟ نه تنها من، بلکه این جهان هم به فرض آنکه میلیون‌ها یا میلیاردها سال عمر کند باز هم احتمالا نقطه پایانی خواهد داشت، بعدا چه خواهد بود؟

می‌بینیم ذهن ما مدام در جدال با چیزی هست که چستی خود آن چیز را نمی‌تواند درک کند. حالا می‌توانم بگویم این چیزها که نمی‌دانیم چیست، با لفظ «الله» سنخیتی غیر قابل انکار دارد. همین لفظ الله را با همین رویکرد در تورات به صورت «الوهیم» می‌توانیم ببینیم. الوهیم هنگامی در تورات طرح می‌شود که هنوز آفرینشی شکل نگرفته است. یعنی الوهیم از بیرون دروازه‌ی هستی کار خود را آغاز می‌کند اما همینکه آفرینش شکلی به خودش گرفت و هستی پیدار شد، الوهیم هم ناپدید می‌شود. همچنین زروان در آیین‌های کهن ایرانی باز هم به خدای بیرون از زمان گفته می‌شود.

از مهمترین عواملی که سبب می‌شود فهم ما از معنای این نام‌ها با دشواری و شاید با بن‌بست روبرو شود، نوع تعریفی است که برای این نام‌ها آمده. در این تعریف‌ها، نامحدود بودن، چهبه‌لحاظ زمانی و چه به‌لحاظ مکانی طرح شده است. نه تنها این، حتی معنای این نام‌ها بیرون از مکان و زمان توصیف شده است و این مسئله‌ای است که خود به‌خود با هرگونه نام‌گذاری در تناقض قرار می‌گیرد. زیرا نام‌ها بیان‌کننده معناها، حدود و مرزهای چیزها هستند و هنگامی که چیزی در قلمرو زمان و مکان نباشد، هیچ حدودی را برنتابد، طبعاً نامی هم که معرف او باشد نمی‌توان برای او پیدا کرد.

از همین جا است که به یک واژه متناقض‌نمای دیگر به نام «مطلق» می‌رسیم. معنای این واژه، به ویژه به‌عنوان توصیفی برای معنای امر متعالی نیز چندان برای ذهن ما روشن نیست. در واقع ما نمی‌دانیم «مطلق» دقیقاً یعنی چه؟ فهم اینهم برای ذهن ما مردم معمولی و عادی، نه تنها دشوار بلکه ناممکن می‌نماید. اما در عین حال می‌توانیم به نیمه‌ای پنهان و مرموز در بخشی از ذهن خودمان اعتراف کنیم. به تعبیر دیگر، این درست است که ما نمی‌توانیم معنایی برتر از زمان و مکان را در ذهن خود تصور کنیم، اما این را هم نمی‌توانیم انکار کنیم که ذهن ما با چیزی که نمی‌دانیم چیست درگیر است. این چیزی که نمی‌دانیم معنای آن چیست، سبب می‌شود تا به نوعی، غیبتِ «معنا» را در نام‌هایی مانند الله یا الوهیم، بپذیریم.

از منظری دیگر که نگاه کنیم، می‌بینیم این تناقض در نوع اندیشه خود ما هست. به هر حال این ذهن ما است که دائم تلاش می‌کند تا معنایی را در باره‌ی فراسوی زمان و مکان، به کمند فهم خویش درآورد و اگرچه معمولاً توفیقی در این باره پیدا نمی‌کنیم و همچنان با غیبتِ این معنا مواجه هستیم اما هیچ‌گاه از این تلاش فرو ننشسته‌ایم. یعنی ما این استعداد را داریم که به فراسوی آنچه هست بیان‌دیشیم. یا می‌توانیم این پرسش کودکانه اما بنیادی را طرح کنیم که پیش از آفرینش این هستی، چه بوده است؟ یا پس از انتهای این هستی، چیست؟ و همین می‌تواند نشانه‌ای از «غیبتِ معنا» برای امری باشد که ذهن ما را به‌وادِی حیرت می‌کشد.

در قرآن کاربرد ضمیرهای دوم شخص مفرد «تو» برای «رب» (خداوندِ حاضر در ذهن)، و ضمیر سوم شخص «او» (هو) برای «الله» تا حدود زیادی می‌تواند نشانگر همین حضور و غیابِ معناهای نام خداوند باشد. منظورم حضور و غیابی است که در ذهن ما برای معناها اتفاق می‌افتد. معمولاً معنای «رب» (خداوند) در ذهن ما حضور پیدا می‌کند اما معنای «الله» (خدا) همواره غایب است. احتمالاً به همین سبب در قرآن کمتر دیده می‌شود که کسی توانسته باشد «الله» را با ضمیر «تو» خوانده باشد. یا آنکه همیشه از «الله» با ضمیر غایب یاد شده است و به‌جز

یک مورد که در باره‌ی داستان موسی است.^۳ در همه‌ی موارد دیگر واسطه‌ای میان «او» و رسولان دیده می‌شود و همیشه این واسطه است که به‌نقل از «او» سخن می‌گوید. مخاطب قرآن، خواه محمدرسول باشد، خواه دیگرانی که ما باشیم، همیشه با غیبتِ «الله» در متن مواجه هستیم. اما در همه‌ی واگویی‌هایی که رسولان به‌گونه‌ای مستقیم و حضوری با خداوند داشته‌اند، بیشتر از نام «رب» استفاده شده است.^۴

با این توضیح مختصر، می‌توانم بگویم، ما اکنون در دنیایی هستیم که می‌توانیم این دنیا را لمس کنیم، تجربه کنیم، و دگرگونش کنیم. متناسب با همین زندگی در این دنیا، نام‌هایی از خداوند را هم در اختیار داریم (مثل عزیز، عالم، خالق، رحمان و...) که می‌توانیم معنای آن را در خویش تجربه کنیم و هویت خود را با آن نام‌ها اعتلا ببخشیم همچنین می‌توانیم همین نام‌ها را در زندگی اجتماعی به‌کار گیریم و جامعه را به سوی معناهای متعالی دگرگون کنیم. این سهم ما از نام‌های خداوند در زندگی دنیا است. هم دنیا برای ما حضور دارد هم معنای این نام‌ها. حالا این پرسش مطرح می‌شود که این تعالی یافتن تا کجا؟ سقفی دارد یا نه؟ ما جایی برای توقف در این معناها داریم؟ یا هر نسبتی از معناها را که در عینیت به تحقق برسانیم باز

^۳ - نگاه کنید به سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۴، در این آیه خطاب به موسی آمده است: انني اناالله، لاله الا انا، فاعبدوني و اقم الصلوة لذكري. این آیه در واقع نوعی بازخوانی تازه از داستان موسی و مواجهه‌ی او با خدا است که در کتاب خروج تورات آمده است اما در تورات به جای الوهیم یا الله از لفظ «اهیه» (هستم) استفاده شده است که ضمیر اول شخص از همان یهوه است (سفر خروج باب سوم آیات ۱۳ تا ۱۵). همچنین به همین دلیل که موسی مستقیماً با «خدا» مواجه می‌شود و با او گفتگو می‌کند کلیم‌الله لقب گرفته است.

^۴ - در قرآن پنج بار از لفظ «اللهم» استفاده شده است. در تعبیرها و تاویل‌های رایج، این لفظ را «یا الله» معنا کرده‌اند. اما واقعیت این است که در باره این لفظ ابهامات بسیاری وجود دارد که نمی‌توان به آسانی در باره آن اظهار نظر کرد.

این معناها ما را به افق‌های بالاتری می‌کشاند؟ اگر این معناها توسعه پذیر هستند آخر کار به کجا می‌رسد؟

درست از همین جا است که می‌بینیم همه‌ی نام‌های خداوند، با رشته‌های معنایی خود، به نام «الله» راه می‌برند. یعنی همه این نام‌های قابل فهم و قابل حس، نام‌هایی هستند که اگر درست و به موقع فهم شوند و در ما فعال شوند ما را به سوی آن نامی که معنایش غیب است می‌کشانند. به همین جهت می‌گوییم که رشته‌هایی معنایی میان دنیا و آخرت پدید می‌آید. لفظ «الله» در حوزه معنایی آخرت و معاد قرار می‌گیرد اما بدون توجه به نام‌های مربوط به این دنیا نمی‌توانیم به آن سو متوجه شویم.

اما این روش به جز در متن اصلی، یعنی قرآن، در متون دیگر دینی رعایت نشده است. به تعبیر دیگر، بسیار اتفاق افتاده است که نه تنها ما آدم‌های معمولی، حتی عالمان دینی نام «الله» را به گونه‌ای در گفتار و نوشتار خود آورده‌اند که انگار پرده غیب را به یکسو زده و رویاروی با او هم‌کلام شده‌اند. ترکیبات لفظی در «یاالله»، «الهی» و امثالهم در بسیاری از مناجات‌ها، دعاها، اشعار و مدایح، شاهی از این مدعا هستند. به نظر می‌رسد در این گفتارها و نوشتارها، کشف معنایی تازه‌ای اتفاق نیفتاده باشد، بلکه به سبب عدم توجه به جایگاه الفاظ «رب» و «الله»، این دو واژه با هم خلط شده‌اند. این خلط و درهم آمیختگی، می‌تواند به نحوی نشان از خلط معناها در ذهن ما باشد و نتیجه‌ای که از این آشوب حاصل می‌شود سردرگمی، ابهام افزایی، هذیان گویی و توهم در باره‌ی امر متعالی یا همان لفظ «الله» خواهد بود.

س - حالا اگر آخرت را فراسویی بدانیم که الآن به لحاظ ذهنی نتوانیم آن را درک کنیم فکر می‌کنید با پیاده کردن اسامی خداوند در جامعه و در روابط بین انسان‌ها در مراحل اولیه، بعداً به آن آخرت یا به آن بهشت غیر قابل درک خواهیم رسید؟

طهماسبی: فهم این نکته بستگی به تلقی ما از خودمان دارد. آیا انسان خود را کامل می‌داند یا ناقص؟ چرا ما آدم‌ها دوست داریم خود را از آنچه اکنون هستیم زیباتر، عالم‌تر، قوی‌تر، و... نشان دهیم؟ یعنی همیشه میان «من اکنون» و «من ایده‌آل» فاصله‌ای را حس می‌کنیم. همچنین میان جامعه‌ی اکنون و جامعه‌ی ایده‌آل هم فاصله‌ای را حس می‌کنیم. همین حس فاصله سبب می‌شود تا ما از آنجا که اکنون هستیم گامی فرابیش بگذاریم و خودمان را به آنچه فکر می‌کنیم ایده‌آل هست برسانیم. اگر درست حرکت کرده باشیم و درست جلو آمده باشیم، هنگامی که به آن ایده‌آل رسیدیم، آن وضعیتی که قبلاً ایده‌آل محسوب می‌شد به «من اکنون» تبدیل می‌شود و باز به سرعت «من ایده‌آل» با توسعه‌ی معنایی بیشتری در افق اندیشگی ما می‌ایستد و ما را به سوی خود می‌خواند. در این روند چه اتفاقی افتاده است؟ این «من ایده‌آل» یا این «جامعه‌ی ایده‌آل» که حالا در افق اندیشگی ما پیدا شده قبلاً کجا بوده و چرا قبلاً نمی‌توانستیم آن را بفهمیم؟ انگار آن «من ایده‌آل» همیشه یک پله از «من اکنون» بالاتر می‌ایستد و به محض اینکه من یک پله بالاتر می‌آیم و او را در خود و با خود یگانه می‌کنم باز او در شمالی برتر روی پله‌ای بالاتر پیدایش می‌شود. و این داستان مرتب ادامه پیدا می‌کند تا افق‌های دوری که الآن از آن هیچ تصویری نمی‌توانم داشته باشم جز اینکه به تعبیر آیه‌ای در سوره‌ی نور، مثل ستاره‌های درخشان در آسمانی دور سوسو می‌زند و همه‌ی این روند نو به‌نو شدن را به سمت و سوی خود سامان می‌دهد.

نکته دیگری که فکر می‌کنم در این مورد باید توضیح دهم این است که خدا(الله) یا آخرت و معاد، در عین حال که دور می‌نماید اما با تحقق نسبی نام‌های زیر مجموعه در انسان و جامعه، باور پذیر می‌شود. برای فهم بیشتر این نکته می‌توانم از تفاوت معنای «صیروت» و «سفر» استفاده کنم. در اصطلاحات قرآنی انسان مسافری به سوی خدا نیست بلکه صیروت انسان به سوی خدا است. مسافر کسی است که از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر سفر می‌کند و فقط موقعیت

جغرافیایی‌اش تغییر می‌کند، مسافری که به قصد شهری دیگر راهی سفر می‌شود، هنگامی که وارد دروازه‌ی شهر مقصد بشود، به مقصد رسیده است، اما در سیروت اتفاق دیگری می‌افتد، خودِ راه، مقصد هم هست. در این اتفاق، هر گامی که انسان در سیروت به سوی او بر می‌دارد، چیزی از او را در خود محقق کرده است. اما این شرط واقعا هست که تا وقتی نام‌های زیر مجموعه درک نشود و به عمل در نیاید نمی‌توان از لفظ «الله» سخنی گفت.

س - پس الله به مفهوم یک شخص نیست، یعنی به دنبال personal و غیره نباشیم؟ یک معنا است یا یک دغدغه؟

طهماسبی: می‌توانید این نام را یک فرضیه بدانید که در عمل جواب می‌دهد. می‌توانید یک معنای فروبسته و ناگشوده بدانید که ذهن انسان را به چالش مدام گرفته است، و چون بسیاری از ما آدم‌ها نمی‌توانیم غیبِ معنا را برتابیم برایش ویژگی‌های قابل فهم خودمان را قایل می‌شویم. به تعبیر دیگر، در قرآن با خدایی نامتعیّن مواجه هستیم اما چون نتوانسته‌ایم جدال ذهنی خود را با این خدای نامتعیّن برتابیم برایش حدود قایل شده‌ایم و انسان‌واره‌اش کرده‌ایم.

س - بنا براین از یک مواجهه‌ی عقلانی با قضیه برخوردار نیستیم؟

طهماسبی: آیا چیزی به نام فراسوی هستی ذهن شما را به چالش نمی‌گیرد؟

س - بله به چالش می‌گیرد

طهماسبی: همین کافی است، این دغدغه را گرامی بدارید، از همه‌ی امکانات عقل هم استفاده کنید، اما توجه داشته باشید، چیزی که بودنش را می‌فهمیم اما چیستی او را نمی‌فهمیم نفی نکنیم. با نفی کردن ما این دغدغه از میان نمی‌رود.